

مهربانی‌های بی صدا



● **سپیده بهادری**
دانشجوی دکتری مدیریت آموزشی
معاون متوسطه اول، قنکابن

فرستی لازم است تا آشکار شوند. آن روز دیوار دفتر ما نه دیوار تنبیه، که دیوار اشک و همدلی بود.

مهربانی در لباس سفید

خانم قربان پور، مربی بهداشت مدرسه، زن ساکتی است، اما پر از حضور. دانش آموزانی که با مشاور حرف نمی‌زنند، نزد او آرام می‌گیرند. می‌گوید: «فقط گوش می‌دم. نه قضاوت، نه راه‌کار. فقط بودن.» به دختری که از چهره‌اش خجالت می‌کشید، آینه‌ای کوچک هدیه داد؛ برای دیگری، بدون فشار، برنامه غذایی تنظیم کرد. مهربانی‌اش بی کلام، اما مؤثر بود.

پشت پرده شادی، ترمیم دل‌ها

ما جشن‌هایی داریم که شاید رسمی به نظر برسند، اما در دلشان درمان است. روزی دختری که از نظر درسی ضعیف بودند، داوطلب اجرای نمایش شدند. معلم تربیت بدنی، به جای منع، شد مربی تمرینشان. پس از اجرا، یکی‌شان گفت: «برای اولین بار حس کردم دیده شدم.» مدرسه فقط جای درس نیست؛ جایی است برای «دیده شدن»‌های بی صدا.

سکوت‌هایی که فریادند

نازنین، دختری آرام، ناگهان از آزمون‌ها انصراف داد. مشاور و معلم‌ان نتوانستند با او ارتباط بگیرند، اما خانم جعفری، نیروی خدمات، گفت: «هر روز به لحظه کنار اتاقم می‌ایسته. به چیزی توی دلشه.» اعتماد کردم و آرام با او حرف زدم. فهمیدم پدرش معتاد شده است. در سکوت برایش جلسه‌های مشاوره گذاشتیم. حالا نازنین دوباره می‌درخشد. گاهی بیشترین دید را کسانی دارند که کمتر دیده می‌شوند.

مدرسه‌ای فراتر از دیوارها

در این سال‌ها آموختم، مدرسه فقط ساختمان و نظم نیست، مدرسه جایی است که آدم‌ها آن را با دلشان می‌سازند. معلمانی داریم با دست‌های خسته و دل‌های پرنور، دانش‌آموزانی با قلب‌هایی پر از رؤیا، کارکنانی با مهربانی‌هایی بی‌ادعا. و من خوشبختم که راوی این مهربانی‌های بی‌صدا هستم؛ روایتگر داستان‌هایی که جهان را بی‌صدا اما واقعی، کمی بهتر می‌کنند.

صبح‌ها که وارد مدرسه می‌شوم، اولین چیزی که می‌بینم، نگاه دانش‌آموزانی است پر از اشتیاق، اضطراب یا فقط خستگی. نگاه‌هایی که حرف می‌زنند؛ بی کلام، اما پرمعنا. من معاون یک مدرسه متوسطه دخترانه‌ام؛ جایی که نوجوانی، با تمام حساسیت‌ها و شکنندگی‌هایش، نفس می‌کشد. در این مدرسه، آنچه فضا را شکل می‌دهد، نه فقط قوانین و بخشنامه‌ها، که روابط انسانی، قلب‌ها و نگاه‌های دلسوزند.

صبحانه‌ای برای رؤیاها

یکی از جلوه‌های این مهربانی بی‌صدا از دل رفتار ساده خانم میرعباسی، معلم دلسوزمان، بیرون می‌زند. صبحی دیدم لقمه‌هایی در کیسه‌ای آورده و آن‌ها را بی‌هیاهو به دانش‌آموزی سپرد. بعد فهمیدم چند هفته است آن دختر صبحانه نمی‌خورد. خانم میرعباسی، بدون دستور یا بودجه‌ای، از دل خودش برای دل آن دختر لقمه درست می‌کرد؛ مهربانی‌ای که نه به مقررات وابسته بود، نه به نمایش؛ فقط به چشم دیدن.

گاهی فقط یک آغوش کافی است

روزی دیگر، زهرا با چشم‌های خیس آمد. هیچ نگفت. فقط گریست. کنارش نشستم و گفتم: «می‌خوای قدم بزنی؟» در حیاط، لابه‌لای سکوت، گفت مادرش سرطانی گرفته است و از ترس ضعیف شدن مادر، خودش غذا می‌پزد. گفت نمی‌فهمد چرا باید بیاید مدرسه، وقتی خانه‌اش در حال فروپاشی است! نه نصیحت کردم، نه راه‌حل دادم. فقط شنیدم و گفتم: «حق داری غصه‌دار باشی. اما تو قوی‌تری از چیزی که فکر می‌کنی، هستی.» مدتی بعد، معلم علوم، با دیدن خاموشی زهرا، درس را تعطیل کرد. گفت: «امروز فقط با هم حرف می‌زنیم.» فهمیده بود که بعضی دردها از جنس یاخته‌های (سلول‌های) سرطانی نیستند، از جنس سکوت‌اند.

دیوارهایی که گوش دارند

دفتر معاون، در مدرسه ما، جای تنبیه نیست، جای گفت‌وگوست. روزی در جلسه‌ای درباره رفتار دانش‌آموزی بحثی شد. یکی می‌خواست برخورد کند و دیگری گفت: «این بچه زخمی است.» خانم دلیر کوهی، دبیر ادبیات، آرام گفت: «من هم‌سن اون که بودم، به روز از مدرسه فرار کردم. مامانم داشت طلاق می‌گرفت.» همه ساکت شدند. فهمیدیم زخم‌ها در دل همه هست، فقط گاهی